

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
**طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ**  
**لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -**  
**(34)**

دوشنبه 03 - 07 - 1437؛ 23 - 01 - 1395؛ 11 - 04 - 2016

I. خطبه 5، فیض الاسلام

1. متن و ترجمه خطبه 5:

و من خطبه له- علیه السلام-

و من کلام له- علیه السلام- لَمَّا فُيُضُّ رَسُولُ اللَّهِ- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- وَ خَاطَبَهُ الْعَبَّاسُ وَ أَبُو سَفِيَانَ بْنَ حَرْبٍ فِي أَنْ يَبَايَعَا لَهُ بِالْخِلَافَةِ:

أَيُّهَا النَّاسُ شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ وَ عَرَّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَضَعُوا تَيْجَانَ الْمُفَاخِرَةِ أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بَجَنَاحٍ أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَّاحَ هَذَا مَاءَ آجِنٍ وَ لَقْمَهُ بَعْضُ بِهَا أَكْلَهَا وَ مُجْتَنِي الثَّمَرَةَ لِعَیْرِ وَ قَتَّ إِنْبَاعَهَا كَالزَّرَارِعِ بَعِيرٍ أَرْضِهِ فَإِنْ أَقْلَ يَقُولُوا حَرَّصَ عَلَيَّ الْمَلِكُ وَ إِنْ أَسْكَنَتْ يَقُولُوا جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ هَيْهَاتَ بَعْدَ النَّبِيَّ وَ التِّي وَ اللَّهُ لَا بُنَّ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِئَذِي أُمِّهِ بَلِ انْدَمَجَتْ عَلَيَّ مَكُونٌ عِلْمٌ لَوْ بُحْتُ بِهِ لِاضْطِرَبْتُمْ اضْطِرَابَ الْأَرْشِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ.

و از جمله کلام او- علیه السلام- است هنگامی که رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- از دنیا احتجاج فرمود، و حضرت عباس بن عبد المطلب و أبو سفیان بن حرب خطاب به او گفتند که بیعت می‌نمایند با او به خلافت.

ای مردمان بشکافید موج‌های فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات، و بیرون روید از راه خود بزرگ‌نمایی، و بردارید تاج‌های فخر فروشی را، نجات یافت کسی که با بال پرید، یا تسلیم شد و راحت آرمید. این آبی است گنبدیده، و لقمه‌ای است و لقمه‌ای است که در گلوی خورنده‌اش گیر می‌کند، و چیننده میوه در غیر وقت رسیدن هم چون کشاورزی است در زمین دیگری است. پس اگر بگویم، می‌گویند که حریص است به ملک؛ و اگر سکوت کنم، می‌گویند از مرگ ترسید. دورباد! بعد از آن و این، به خدا قسم، هر آینه پسر أبو طالب انس دارنده‌تر است به مرگ از طفل به پستان مادرش. بلکه پیچیده شده‌ام با علمی پوشیده که اگر آشکار نمایم آن را، هر آینه مضطرب شوید هم چون اضطراب ریسمان در چاه دور و دراز.

II. شرح خطبه 5 (2)

1. **أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بَجَنَاحٍ أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَّاحَ:** نجات یافت کسی که با بال پرید، یا تسلیم شد و راحت آرمید. "فلاح" رستگاری و

نجات است، و "نَهَضَ" از جا برخاستن است، و برای پرندگان، بال گشودن برای پرواز است.

اکثر شارحان نهج‌البلاغه این عبارت را بیان سبب عدم بیعت امام- علیه السلام- با ابوسفیان دانسته‌اند، و گفته‌اند که پرواز با بال کنایه است از یار و یاور در به پا خاستن برای خلافت، و آن حضرت- علیه السلام- یاوران کافی برای آن نداشت، و ابوسفیان و نیروهای او را هم صالح نمی‌دانست. پس، می‌ماند تسلیم شدن و آسوده و راحت بودن، چه قیام به خلافت در آن صورت، رنج و زحمتی بی حاصل می‌بود.

به نظر ما، این سخن درست نمی‌نماید، زیرا همان گونه که در ابتداء اشاره شد، تعبیر "أَيُّهَا النَّاسُ" می‌فهماند که خطاب آن حضرت با دیگران است. علاوه بر این، اقدامات بعدی آن حضرت- علیه السلام- در جلب نظر اصحاب و گرفتن بیعت از آنها ناقص این برداشت است.

پس، مراد از فلاح و نجات در اینجا، رستگاری حقیقی است، و با توجه به جمله بعد می‌توان گفت که آن خطاری است به قدرت طلبان که شما نمی‌توانید خود و امت را سوی فلاح و نجات ببرید. پس، تسلیم شوید و خود را به رنج بیهوده نیافکنید.

2.

**اشاره:** در این سخن اشارتی است به ضرورت امام و مولا داشتن خلق تا نجات یابد از زندان‌های نقص و حبس‌های نفس. امام- علیه السلام- با اشاره فهماند که فلاح و نجات نفوس عادی به توسط خود ممکن نیست، یا باید اهل عنایت و قرب و سابقه لطف بود، و با بال‌های قدرت و معرفت حق عروج کرد، و بر فراز وادی‌ها و دره‌های پر مخاطره، و بالاتر از سنگ‌های حادثه، برتر از و موج‌های فتنه پرواز کرد، و یا تسلیم و تابع اهل عنایت بود و در زیر بال‌های آنها از گزند خطرات مصون ماند و در پناه آنان آسوده زیست، و در دستان آنان تا اشیان ابدی خود رفت. و گرنه، هر که به توسط خود رود، جان و دل به سلامت نبرد.

محدث جلیل القدر، محمد بن علی ابن بابویه (وفات 381 ق) در ثواب الأعمال و عقاب الأعمال (ص 204) چنین روایت فرموده است:

أَبِي رِه قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَائِعِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنِ الْخُنَعَمِيِّ عَنْ أَبِي الصَّامِتِ عَنِ الْمُعَلِيِّ بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ -ع-:

يَا مُعَلِيُّ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ مِائَةَ عَامٍ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يَصُومُ نَهَارًا وَ يَقُومُ لَيْلًا حَتَّى يَسْفُطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ وَ تَلْتَقِي تَرَاقِيهِ هُوَمَا [هَرَمًا] جَاهِلًا بِحَقِّمَا لَمْ يَكُنْ لَهُ ثَوَابٌ.

(... معلى بن خنيس گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: ای معلى! اگر بنده‌ای صد سال بين ركن و مقام عبادت خدا را پيشه کند؛ روزها را روزه بدارد و شبها به عبادت برخيزد تا آنگاه که به سبب پيري ابروانش بر دیدگانش فرو افتد و استخوان‌های ترقوه‌اش به هم رسند ولی به حق ما ناآگاه باشد پاداشی از آن او نباشد.)

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ، قَالَ لَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ -ع-:

أَيُّ الْبِقَاعِ أَفْضَلُ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ قَالَ إِنَّ أَفْضَلَ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَمَرَ مَا عُمَرَ نُوحٌ -ع- فِي قَوْمِهِ -أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا يَصُومُ نَهَارًا وَ يَقُومُ لَيْلًا فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ -عَزَّ وَ جَلَّ- بِغَيْرِ وَلايَتِنَا لَمْ يَنْتَفِعْ بِذَلِكَ شَيْئًا.

(... ابو حمزه گوید: امام سجّاد عليه السلام- از ما پرسید: کدام زمین فضیلت‌مندتر است؟ عرض کردم: خدا و پیامبرش و فرزند پیامبر خدا دانانترند. فرمود: به راستی، فضیلت‌مندترین زمین میان رکن و مقام است و اگر مردی به اندازه عمر نوح علیه السلام، نهصد و پنجاه سال، در میان قومش زندگی کند؛ روزها را در آن مکان روزه بدارد و شبها به عبادت برخيزد، سپس خدای گرامی و بزرگ را بدون ولایت ما دیدار کند از آن عبادت ثمری نبرد.)  
حافظ:

بسوختیم در این آرزوی خام و نشد  
که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد  
بسی شدم به گدایی بر کرام و نشد  
در آن هوس که شود آن نگار رام و نشد

تا تو را خود ز میان با که عنایت باشد  
عشق کاریست که موقوف هدایت باشد

به هر جنگ کافر و دفع فضول  
میر لشکر کردش و سالار خیل  
قوم بی‌سرور تن بی‌سر بود  
زان بود که ترک سرور کرده‌ای  
می‌کشی سر خویش را سر می‌کنی  
جمله محتاجان چشم روشن‌اند  
سروری جو کم طلب کن سروری

رو فنا کن دید خود در دید دوست  
یابی اندر دید او کل غرض  
مرکبش جز گردن بابا نبود  
در عنا افتاد و در کور و کبود  
می‌پریدند از وفا اندر صفا

گداخت جان که شود کار دل تمام و نشد  
به کوی عشق منه بی‌دلیل راه قدم  
دریغ و درد که در جست و جوی گنج حضور  
هزار حيله برانگیخت حافظ از سر فکر

زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز  
زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است

مولانا، در دفتر چهارم مثنوی، در اشاره به داشتن امام و مولا:

یک سریه می‌فرستادش رسول  
یک جوانی را گزید او از هذیل  
اصل لشکر بی‌گمان سرور بود  
این همه که مرده و پژمرده‌ای  
از کسل وز بخل وز ما و منی  
صد هزاران گوشها گر صف زنند  
خواجه باز آ از منی و از سری

و در دفتر اول مثنوی، نیز فرماید:

دیده‌ی ما چون بسی علت دروست  
دید ما را دید او نعم العوض  
طفل تا گیرا و تا پویا نبود  
چون فضولی گشت و دست و پا نمود  
جانهای خلق پیش از دست و پا

چون بامر اهبطوا بندی شدند  
ما عیال حضرتیم و شیرخواه  
آنک او از آسمان باران دهد

حبس خشم و حرص و خرسندی شدند  
گفت الخلق عیال للاله  
هم تواند کوز رحمت نان دهد

3. هَذَا مَاءٌ أَجْنٌ وَ لُقْمَةٌ يَغْصُ بِهَا أَكْلُهَا: این آبی است گندیده، و لقمه‌ای است که در گلوی خورنده‌اش گیر می‌کند. "أَجْنٌ" آنچه طعم و رنگش تغییر کرده باشد و گندیده شده باشد، "يَغْصُ" گیر کردن لقمه است به نحوی از حلق عبور نکند، از همین ریشه است "عُصَه". یعنی، هر دعوی هر مقامی برای کسی که صلاحیت آن را ندارد، چون لقمه‌ای است گلوگیر، که نه می‌تواند آن بیرون افکند بعد از ادعا کردنش، و نه می‌تواند آن را فرو برد. پس، خود و کسانی را که به دنبال خود می‌کشد در حال ضیق و تنگی نفس نگه می‌دارد تا همه خفه و هلاک شوند.

یعنی امامت و زعامت دینی موهبتی است الهی، و خلق را در آن اختیاری نیست. استاد، آیه الله جوادی آملی- مد ظله- در این ارتباط می‌فرماید (با اندکی دخل و تصرف ویرایشی): علمای شیعه تعیین امامی را که به امر خدا هدایت می‌کند فقط خاص خدای سبحان می‌دانند، و خدا می‌فرماید، "وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ" (28:68 الفصص) (و پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند، و آنان اختیاری ندارند منزله است خدا، و از آنچه [با او] شریک می‌گرداند برتر است.) برای نمونه، استدلال نموده اند: از اسناد جعل امامت به خدا، انتصابی بودن مقام امامت فهمیده می‌شود، از عرض حاجت حضرت خلیل- علیه السلام- نیز معلوم می‌گردد که تعیین امام و بخشودن منصب امامت، انتصابی است، نه انتخابی، وگرنه خود حضرت ابراهیم آن را برای همه ذریه خود قرار می‌داد. همچنین از تعبیر "لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ" (2:124 البقرة) معلوم می‌شود که مقام امامت، عهد الهی است نه عهد مردمی و این عهد خدایی نصیب ظالم نخواهد شد... در آیه کریمه، "وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ" (21:73 الانبياء) نیز فرمود پیامبران ابراهیمی همانند اسحاق و یعقوب را که همگان از صالحین هستند امامان مردم قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌نمایند... در این آیه هم فرستادن وحی فعل خیر به خداوند نسبت داده شده، و هم جعل امامت و رهبری. در آیه "يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...." (38:26 ص) نیز خلافت تشریحی حضرت داود به خداوند استناد یافته و معلوم می‌شود که رهبری آن پیامبر معصوم با نصب الهی بوده است. " وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ" (32:24 السجدة) یعنی برخی از بنی‌اسرائیل را که شایسته مقام رهبری بودند به مقام امامت رساندیم و آنان را امام مردم قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کنند و سبب این صلاحیت، صبر و استقامت آنها در مسائل دینی بود... [به این دلیل تعیین امام را خداوند خود انجام می‌دهد که] صلاحیت درونی را فقط خداوند می‌داند. لذا، نصب پیشوایان اصلی به عهده اوست "... اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ..." (6:124 الانعام) (خدا آگاه‌تر است که رسالت خود را کجا قرار دهد.) چه بسا افرادی که به ظاهر صالح اند و به باطن طالح باشند، " وَآتَيْنَاهُم نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخْنَا مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ" (7:175 الأعراف) (و بر آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی [سرانجام] خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد!) [لذا، حضرت موسی نیز عرض کرد،] "و اجعل لي وزيراً من أهلي هارون أخي أشد به أزرى" (20:29 طه) (و وزیری از خاندانم برای من قرار ده، برادرم هارون را، با او پشتم را محکم کن!) اگر تعیین خلیفه و امام مخصوص خداوند نمی‌بود و دیگران هم می‌توانستند خلیفه و امام تعیین نمایند، حضرت موسی کلیم- علیه السلام- نصب آن را از خدای سبحان مسئلت نمی‌کرد و خداوند هم به عنوان اعلام اجابت خواسته‌ی او نمی‌فرمود: این خواسته‌ی ترا همانند سایر حاجت‌های تو انجام دادم و تو آنها را دریافت کردی. ... از اینجا معلوم می‌شود که تعیین حضرت علی بن ابی‌طالب برای خلافت و امامت فقط در اختیار خداوند بود و احدی حق نصب او را نداشت و حضرت رسول اکرم- صلی الله علیه و آله و سلم- منادی این پیام و پیک این ابلاغ بود. (پایان نقل)

شیخ ابن عربی در باب 559 فتوحات، سرّ آنچه را در باب اول فتوحات آمده است را "سرّ امام مبین" معرفی فرمود، و در بخشی از کلام خود آنجا فرمود، "[او] قبول می‌کند اضافات کونیه را، و استتارات غیبیه را، و اوضاع حکمیه را، و مکانات جگمیه را، رفیع است مکانش، کثیر است استکانتش، علمی (پرچمی) که در سر آن آتشی است، تا عبرتی باشد برای صاحبان ابصار..."

شیخ عبدالکریم جیلی در شرح این کلام شیخ اشاراتی دقیق و سخنان بلند دارد، که در ضمن آن می‌فرماید: [آن امام مبین] با آن که تمکین دارد به عالم غیب، شهادتی است، و با آن که تحقق دارد به عالم شهادت، غیبی است. ... او پرچمی است بر ذات الهی، که بر سر آن آتشی است افروخته، که بر دل‌ها زبانه می‌کشد، و از آن تعبیر می‌شود به جلال، و عظمت، و قهر، و کبریا، و آن ریاست الهی است، که آن آخرین چیزی است که از سرهای صدیقین خارج می‌شود، یعنی بر آنها ظاهر می‌شود نهایت‌شان، چرا که اتصاف به عظمت و کبریا و قهر نباشد مگر در کمال. و از آنچه هلاک شد مردی که نظر کرد به ابو یزید، و آن مرد می‌دید پروردگارش را هر روز، و هیچ ضرری برای او نداشت، چیزی ناگوار به او نمی‌رسید، زیرا پروردگارش را بر قدر قابلیت نفسش می‌دید، و بدان خاطر استطاعت ثبوت نزد او را داشت، ولی ابو یزید ظاهر شد بر او با عظمت و الهی، و از وراء قابلیتش، در نتیجه، هلاک شد زطرا قابلیتش نمی‌رسید به قابلیت ابو یزید، و استطاعت ثبوت نزد او را نداشت. (پایان نقل)

مولانا، در دفتر اول مثنوی:

ساحران در عهد فرعون لعین	چون مری کردند با موسی به کین
لیک موسی را مقدم داشتند	ساحران او را مکرم داشتند
زانک گفتندش که فرمان آن تست	گر همی خواهی عصا تو فکن نخست
گفت نی اول شما ای ساحران	افکنید ان مکرها را در میان
این قدر تعظیم دینشان را خرید	کز مری آن دست و پاهاشان برید
ساحران چون حق او بشناختند	دست و پا در جرم آن در باختند
لقمه و نکته‌ست کامل را حلال	تو نه‌ای کامل مخور می‌باش لال
چون تو گوشی او زبان نی جنس تو	گوشها را حق بفرمود انصتوا
کودک اول چون بزاید شیرنوش	مدتی خامش بود او جمله گوش
مدتی می‌بایدش لب دوختن	از سخن تا او سخن آموختن

حضرت علی- علیه السلام- فرمود، "رَجِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ وَ لَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ" (خدا رحمت کند کسی را که قدر خود را شناخت، و تجاوز نکرد از حد خودش!)

4. وَ مُجْتَبِي الثَّمَرَةَ لِعَيْرٍ وَقْتِ إِيْنَاعِهَا كَالزَّرْعِ بِعَيْرِ أَرْضِهِ: و چیننده میوه در غیر وقت رسیدن هم چون کشاورزی است در زمین دیگری است. "مُجْتَبِي" چیننده میوه است، و "إِيْنَاع" رسیدن میوه. می‌تواند دو معنا داشته باشد. اول، یعنی کسی که صلاحیت مقامی را ندارد و دعوی و اقدام بر آن می‌کند، سودی از زحمات خود نخواهد برد، بلکه راه برای دیگران هموار می‌کند. دوم، یعنی اگر شرایط بیرونی نیز برای کاری آماده نباشد، زحمات شخص به نتیجه نخواهد رسید. وقت در اینجا اشاره است به آمادگی، و قابلیت و استعداد. انبیاء- علیهم السلام- مامور بودند به این با مردم بر قدر عقولشان سخن گویند، چه اگر آنان فراتر از قابلیت خلق بر آنها تجلی می‌کردند، حتی اهل ایمان از آنها هلاک می‌شدند در انکار و کفر. مولانا دفتر دوم مثنوی:

در زمین مردمان خانه مکن	کار خود کن کار بیگانه مکن
کیست بیگانه تن خاکی تو	کز برای اوست غمناکی تو
تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی	جوهر خود را نیبنی فریبی
گر میان مشک تن را جا شود	روز مردن گند او پیدا شود
مشک را بر تن مزین بر دل بمال	مشک چه بود نام پاک ذوالجلال
طبیات آید به سوی طیبین	للخبیثین الخبیثات است هین